

عوامل تأثیرگذار بر حیات امارت بنی‌مزید (در دوره آل‌بویه)

محسن مؤمنی*

[تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۱۳]

چکیده

با تضعیف خلافت عباسی در قرن چهارم هجری، فضای سیاسی برای قدرت‌گیری امارت‌های محلی در منطقه عراق مساعد شد و به این ترتیب امارت شیعه مذهب بنی‌مزید در کنار مرکز خلافت عباسی شکل گرفت. مسئله اساسی که پژوهش حاضر با استفاده از منابع کتابخانه‌ای با روش و رویکرد توصیفی - تحلیلی دنبال می‌کند تعیین عوامل تأثیرگذار بر حیات این امارت در دوران حاکمیت آل‌بویه است. امارت بنی‌مزید چه نقشی در تحولات این دوره داشت؟ چه عواملی بر حیات سیاسی این امارت تأثیرگذار بوده است؟ چالش‌ها و فرصت‌های این امارت برای حفظ قدرت و نفوذ در منطقه فرات میانه تابع چه مسائلی بوده است؟ یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد امارت بنی‌مزید در منطقه فرات نفوذ و نقشی مؤثر و روابطی چندسویه با دستگاه خلافت، آل‌بویه و قبایل منطقه داشته است. امارت مزید در دوره آل‌بویه گاه تیول‌دار آل‌بویه و خلافت عباسی بوده است، گاه حامی شیعیان منطقه و زمانی نیز تأمین‌کننده امنیت راه‌های تجاری و زیارتی عراق عرب. قدرت‌های محلی مانند بنی‌عقیل، بنی‌خفاجه و بنی‌دبیس در تحولات این امارت تأثیرگذار بوده‌اند.

کلیدواژه‌ها: امارت بنی‌مزید، آل‌بویه، خلیفه عباسی، شیعیان، بنی‌خفاجه.

مقدمه

فتوحات اعراب مسلمان در قرن اول هجری باعث شد بسیاری از قبایل شبه‌جزیره عربستان به سوی منطقه بین‌النهرین سرازیر شوند. یکی از این قبایل، که بعدها در حوادث قرن چهارم نقش پررنگی یافت، قبیله بنی‌اسد بود. این قبیله بعد از واقعه کربلا و تدفین شهدای کربلا چندان در حوادث تاریخی نقش پررنگی نداشت؛ اما با شروع روند تضعیف و افول قدرت خلفای عباسی از اواسط قرن سوم هجری، فضای مساعدی برای قدرت‌گیری قبایل ساکن در منطقه بین‌النهرین ایجاد شد، به‌خصوص با روی کار آمدن آل‌بویه شیعه مذهب که چندان علاقه‌ای به اقدام نظامی در سرزمین‌های اطراف کوفه و صحاری این منطقه نداشت. تضعیف خلافت عباسی از یک سو باعث شد تسلط خلفا بر قبایل ساکن در منطقه بین‌النهرین کم شود که تکاپوهای قبایل این منطقه را برای به دست آوردن نفوذ و قدرت بیشتر کرد. از سوی دیگر، آل‌بویه با کم کردن قدرت دنیوی خلفا، عملاً ابزارهای کنترل و تسلط خلفا بر منطقه بین‌النهرین را از آنان گرفت.

در نیمه دوم قرن چهارم هجری شاهد حضور شاخه‌هایی از قبیله بنی‌اسد (بنی‌مزید و بنی‌دبیس) در منازعات عضدالدوله فناخسرو با پسرعمویش عزالدوله بختیار هستیم که هر کدام به طرفداری از یک گروه وارد جنگ شدند. با مرگ عضدالدوله و شکاکش‌های مدعیان برای کسب قدرت، امارت‌های محلی منطقه عراق عرب فرصت رشد و کسب قدرت یافتند. این پژوهش به دنبال تحلیل مؤلفه‌های تأثیرگذار بر روند قدرت‌گیری امارت بنی‌مزید و ادامه حیات آن در دوره آل‌بویه است. سؤال اصلی این است که «امارت بنی‌مزید چه نقشی در تحولات این دوره داشته است؟». فرضیه پژوهش نیز این است که نقش‌های امارت بنی‌مزید متأثر از شرایط قدرت‌های مجاور و ارتباط با آنان بوده است. فرضیه مکمل نیز این است نفوذ منطقه‌ای در فرات میانه، به‌خصوص در بین شیعیان، مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر حیات این امارت بود. این پژوهش با روش و رویکرد توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای به دنبال یافتن پاسخی مناسب برای سؤال‌های پژوهش و اثبات فرضیه خود است. محدوده زمانی پژوهش از اواسط قرن چهارم تا پایان عمر حکومت آل‌بویه در اواسط قرن پنجم را در بر می‌گیرد.

پیشینه پژوهش

درباره عوامل تأثیرگذار بر حیات امارت بنی مزید در دوره آل‌بویه تحقیق مستقل و جداگانه‌ای انجام نشده است. بهترین پژوهش درباره حیات سیاسی و فرهنگی امارت بنی مزید کتاب مزیدیان تألیف عبدالجبار ناجی الیاسری است. پژوهشگر این اثر تمام دوران حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بنی مزید را بررسی کرده است. از میان مقاله‌ها می‌توان به مقاله‌های «سیف‌الدوله امیر نامدار بنی مزید و حوزه علمیه حله سیفیه» تألیف یدالله نصیریان، «کرخ در دوره آل‌بویه» تألیف ساسان طهماسبی، «سیف‌الدوله صدقه، امیر شیعی بنی مزید» تألیف محسن مؤمنی، «نگاهی به تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سلسله شیعه مذهب مزیدیان» تألیف محمدرضا مهدوی و «نقش مزیدیان در گسترش تمدن اسلامی» تألیف سید احمدرضا خضری اشاره کرد. نویسندگان این پژوهش‌ها بیشتر موضوع نقش و جایگاه بنی مزید در دوره سلاجقه، به‌خصوص امیر سیف‌الدوله صدقه و روابط آنان با سلاجقه، تأثیر فرهنگی علمای حله بر جریان تفکر تشیع امامیه در دوره‌های مختلف را مطرح کرده‌اند. همچنین در بیشتر منابع پژوهشی، در بحث از حوادث مربوط به ورود سلجوقیان به بغداد و ماجرای بساسیری، اشاره‌ای مختصر به نقش نورالدوله دبیس در اقدامات بساسیری شده است.

چهارچوب نظری

پژوهشگران درباره عوامل مؤثر بر حیات سیاسی امارت بنی مزید در دوره آل‌بویه نظریه‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند که می‌توان آنها را به این شکل دسته‌بندی کرد:

۱. امارت بنی مزید به عنوان والی آل‌بویه در عراق مرکزی (باسورث، ۱۳۸۱: ۱۷۸)؛
۲. امارت بنی مزید با حمایت و پشتیبانی آل‌بویه به وجود آمد. آل‌بویه برای نگهداری و تداوم اقتدار خود نیاز به همراهی و هم‌پیمانی نیروهای تازه‌نفس داشت، به همین دلیل از بنی مزید حمایت کرد و منطقه بین کوفه تا هیت را در اختیارشان گذاشت (خضری، ۱۲۹۲: ۶۷، ۷۶)؛
۳. نقش امارت بنی مزید در تأمین امنیت راه‌های حجاج (ناجی، ۱۳۹۰: ۱۷۳؛ مهدوی،

۴. نقش اقتصادی بنی‌مزید به عنوان تیول‌دار آل‌بویه و خلافت عباسی در مناطقی از فرات مرکزی (ناجی، ۱۳۹۰: ۱۶۸-۱۶۷ و ۱۶۱)؛

۵. نفوذ منطقه‌ای بنی‌مزید عامل مهم تشکیل این امارت (ناجی، ۱۳۹۰: ۲۱۹-۲۱۸)؛

۶. نقش بنی‌مزید در کنترل قبایل متمرّد منطقه فرات مرکزی (ناجی، ۱۳۹۰: ۱۶۷)؛

۷. ضعف آل‌بویه و کشمکش‌های شاهزادگان آن برای کسب قدرت (مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۵۸)؛

۸. هم‌کیشی آل‌بویه و بنی‌مزید عامل قدرت‌گیری مزیدیان بود (مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۵۸)؛

۹. کثرت مزیدیان (مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۵۸)؛

۱۰. قرار گرفتن بنی‌مزید در منطقه حائل بین دودمان‌های رقیب، آل‌بویه و فاطمیان (مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۵۹)؛

۱۱. غیبت طولانی بهاء‌الدوله از بغداد که باعث ضعف قدرت آل‌بویه در عراق و زمینه‌ساز به وجود آمدن امارت بنی‌مزید شد (مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۶۰)؛

تئوری اصلی پژوهش حاضر آن است که قدرت‌یابی امارت بنی‌مزید بر اساس نقش‌هایی بوده که این امارت از اواسط قرن چهارم هجری به عهده گرفت؛ نقش‌هایی که روند ثابت و مشخصی نداشتند. این امارت با توجه به شرایط قدرت‌های مجاور — مانند خلافت عباسی و آل‌بویه — و قبایل رقیب — مانند بنی‌عقیل، بنی‌خفاجه و در اواخر دوره آل‌بویه، فاطمیان مصر — سیاست‌ها و راهبردهای مختلفی را پیش گرفت تا بتواند به حیات سیاسی خود ادامه دهد؛ گاهی تیول‌دار مناطقی از عراق بود، گاه متحد نظامی آل‌بویه و در بعضی از مواقع حامی خلیفه عباسی.

۱. تکاپوهای اولین امیر بنی‌مزید برای کسب قدرت

طبق منابع موجود، قبیله بنی‌مزید یکی از شاخه‌های بنی‌اسد بودند. با گسترش فتوحات مسلمانان، قبیله بنی‌اسد وارد بین‌النهرین شدند. گروهی از آنان در شهرهایی چون کوفه و بصره ساکن شدند و گروهی نیز تا زمان ایجاد امارت بنی‌مزید به زندگی بدوی خود ادامه دادند. در قرن چهارم هجری بین قبیله بنی‌اسد نوعی انشعاب ایجاد شد و گروهی

از این قبیله صحراگرد به رهبری بنی‌دبیس از دجله عبور کردند و در حدود هویزه ایران ساکن شدند. گروه دیگر به رهبری شیخ مزید در نزدیکی کانال نیل،^۱ نزدیک رود فرات، سکنا گزیدند. در دوره حکومت امیراحمد معزالدوله دیلمی (۳۴۵-۳۵۲ق) زمین‌هایی در اطراف هیت و کوفه به تصرف شاخه بنی‌مزید درآمد (باسورث، ۱۳۸۱: ۱۷۹-۱۸۰). در این زمان بین این دوشاخه از قبیله بنی‌اسد هنوز درگیری و اختلافی نبود، ولی از نظر سیاسی با هم تفاوت داشتند به‌گونه‌ای که در درگیری سپاه عضدالدوله دیلمی با بختیار عزالدوله، دبیس بن‌عفیف سردار بیابان، رئیس شاخه دبیس بنی‌اسد که در قسمت چپ سپاه بختیار بود، به عضدالدوله پناهنده شد. این کار او باعث شکست سپاه بختیار و غارت لشکرش به وسیله عرب‌ها و کردهای سپاه شد. ابن‌بقیه، وزیر بختیار، با گروهی از سپاه خود به هویزه فرار کرد و گنجینه خود و بختیار را با بار و بنه‌ای که همراه داشت به بنی‌اسد سپرد؛ آنان نیز اموال او را غارت کردند (ابن‌مسکویه، ۱۳۷۹: ۴۳۶/۶). کمک بنی‌دبیس به عضدالدوله در جنگ با عضدالدوله دیلمی باعث شد عضدالدوله به هنگام تسلط بر بغداد آنان را سرکوب کند (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۱۲۵/۱۵؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۴۴۷). همکاری نکردن شاخه بنی‌مزید با عضدالدوله باعث شد که آنان به‌تدریج در دستگاه حکومت آل‌بویه دارای قدرت شوند.

ظاهراً نخستین کسی که از این خاندان به حکومت رسید، مزید بود که نسب مزیدیان به او می‌رسد. ابو‌محمد مهلبی، وزیر معزالدوله، محافظت سورا و توابعش را به او سپرد. پس از بروز اختلاف بین آل‌بویه، او گاه به فرمان بود و گاه سر به شورش برمی‌داشت. ابو‌غالب فخرالملک وی را به جنگ بنی‌خفاجه فرستاد که از آنها انتقام گرفت و خودش نیز درگذشت. این موضوع نظریه وجود امارت بنی‌مزید در پیش از سال ۴۰۳ق را آشکار می‌کند. گویا نقشی که مزید در منطقه بازی کرده، با شرایط سیاسی حاکمان بویهی مرتبط بوده است. آل‌بویه، به‌ویژه پس از مرگ معزالدوله، در حاکمیت بغداد با یکدیگر منازعه کردند که موجب ضعف و از میان رفتن نیروهای آنان شد، به طوری که در بسیاری موارد توان دفاع در برابر تهاجم قبایل حاضر در مناطق نزدیک بغداد را نداشتند؛ از این رو وظیفه مزید محافظت از این منطقه در برابر تهاجم

دیگر قبال بود. از سوی دیگر، آشفتگی حکومت بویه‌یان زمینه را برای مزید و دیگر امیران فراهم کرد تا نفوذ سیاسی خویش را گسترش دهند (ناجی، ۱۳۹۰: ۶۳).

بنی مزید در سال ۴۰۳ق و در زمان فرزند مزید، ابوالحسن علی بن مزید، به صورت رسمی به امارت دست یافتند و خلیفه القادر به علی بن مزید خلعت داد. سبط بن جوزی می‌نویسد او اولین فرد از این طایفه بود که به این مهم دست یافت (سبط بن جوزی، ۱۴۳۴: ۲۱۴/۱۸). با این حال منابع فعالیت‌ها و تکاپوهای علی بن مزید پیش از سال ۴۰۳ق را گزارش کرده‌اند، به خصوص در سال ۳۸۷ق که بنی مزید به رهبری علی بن مزید ملقب به سندالدوله، از اطاعت بهاءالدوله بویه‌یی دست کشیدند و علیه او شورش کردند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۵۴۱/۲؛ کحاله، ۱۹۹۴: ۲۲/۱-۲۳؛ لین پل و دیگران، ۱۳۶۳: ۱/۲۱۳). اعطای لقب از سوی خلیفه به علی بن مزید — سال‌ها پیش از سال ۴۰۳ق که از سلطان‌الدوله بویه‌یی به صورت رسمی امارت یافت — نقطه تحولی در جایگاه سیاسی وی به شمار می‌رفت. لقب سندالدوله به معنای این بود که علی بن مزید نیرویی نزدیک به خلیفه است که می‌شود در محافظت و دفاع به او اعتماد کرد. در قبال اعطای این گونه القاب، امیر مزیدی باید مال تقدیم می‌کرد، خدمات ارائه می‌داد و وظایفی را بر عهده می‌گرفت (الناجی، ۱۳۹۰: ۶۷). از این رو وقتی در سال ۳۹۹ق بدویان به حاجیانی که از مکه بازمی‌گشتند، حمله کردند، علی بن مزید برادرش حماد را به یاری حاجیان فرستاد و آنان را به سلامت به بغداد و مدائن رساند (سبط بن جوزی، ۱۴۳۴: ۱۸/۱۷۸).

۲. امرای بنی مزید، تیول‌داران خلیفه و آل بویه

یکی دیگر از دلایل ورود بنی مزید به عرصه سیاست و قدرت، اقتصاد این قبیله بود. قبیله بنی‌اسد و شاخه‌های مربوط به آن در هنگام فتوحات اسلامی و حکومت‌های اسلامی بعد از آن، سهم زیادی از غنایم و زمین به دست نیاوردند. آنان تا دوران آل‌بویه به زندگی شبانی ادامه دادند و از نظر اقتصادی وضعیت خوبی نداشتند؛ به همین دلیل نیروهای این قبیله به دنبال هر اقدامی می‌رفتند که بتواند برایشان منفعت مالی داشته باشد. در درگیری‌های عزالدوله بختیار با عضدالدوله فناخسرو، عزالدوله از آنان و

ارزش نظامی شان در برابر عضدالدوله استفاده کرد (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۳۶/۶). طرفداری و کمک بنی دبیس به عضدالدوله دلیل مالی داشت؛ هرچند آنان و قبایلی مثل آنها از تسلط فردی قدرتمند بر بغداد می ترسیدند، زیرا مانع توسعه طلبی و افزایش قدرت این قبایل می شد. استفاده اقتصادی - نظامی آل بویه از نیروی امارت های محلی، از جمله بنی مزید، تا پایان حکومت بنی مزید ادامه داشت. بنابراین علی بن مزید سعی کرد املاکی را، چه به صورت حمایت^۲ و ضمانت و چه به صورت تیول از خلیفه عباسی و امرای آل بویه بگیرد.

خلیفه القادر در سال ۳۹۷ق املاک کوئی و رودخانه را به ابن مزید بازگرداند و علاوه بر آن به وی لقب سندالدوله بخشید. این املاک را پیش از آن خلیفه به قراوش عقیلی داده بود (ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۳۳۷/۱۱). احتمالاً قراوش عقیلی مبلغی بیش از آنچه بر علی بن مزید مقرر بوده، پیشنهاد کرده و موجب تغییر نظر خلیفه شده بود. تیول هایی که خلیفه یا امیر بویه به بنی مزید می بخشیدند، چند دلیل می توانست داشته باشد: ۱. انجام خدمات سیاسی یا اجتماعی؛ ۲. شرایط سیاسی و بیم از تجاوز قبایل به دولت؛ ۳. نیاز دولت به مال و کمک. جز این، برخی از تیول های اقلیمی بنی مزید به احتمال از نوع جنگی بود (ناجی، ۱۳۹۰: ۱۶۸). اعطای این تیول ها به بنی مزید در طول دوران آل بویه ادامه داشت. در سال ۴۴۱ق ملک رحیم حمایت رودخانه های صله و فضل را به تیول دبیس بن مزید داد که با مخالفت سپاهیان واسط، کار به جنگ کشید و نورالدوله بر واسطی ها پیروز شد (ابن اثیر، بی تا: ۲۶۱/۲۲).

دولت برای هر یک از روستاهای تحت حمایتش مبلغی را تعیین می کرد که باید سالانه می پرداختند. حامیان (بنی مزید) آنچه از این راه به دست می آمد را به دولت می پرداختند و خودشان نیز بی بهره نمی ماندند. دبیس بن علی در سال ۴۲۰ق به ازای بازگرداندنش به امارت، ده هزار سابوری می پرداخت. مقدار مالی که باید بنی مزید بابت حمایت از سورا و حومه اش می پرداختند را دولت تعیین می کرد. در سال ۳۸۷ق بهاءالدوله بویه مال مقرر را از علی بن مزید طلب کرد، ولی او نه تنها مالی نپرداخت، بلکه نام بهاءالدوله را از خطبه انداخت و به نام صمصامالدوله خطبه خواند. در سال

۳۹۳ق عمیدالجیوش بویهی در قبال تصرف علی بن مزید در امور قلمروش، ۴۰ هزار دینار بر او خراج سالانه بست.

این نحوه دریافت نشان می‌دهد که از یک شیوه مالی ویژه پیروی می‌شده و اداره منطقه در قبال پرداخت اجاره یا تعهد پرداخت آن بوده و در صورت خودداری ضامن از پرداخت مبلغ مقرر، دولت اقدام به مداخله می‌کرد. همچنین پرداخت این اجاره نشان می‌دهد که ابن مزید بر آن منطقه تسلط داشته و حمایت قانونی با او بوده است. به باور عبدالجبار ناجی، با توجه به منافع مالی زیاد شهرهای منطقه فرات و ضعف اداری دوران آل‌بویه و سلاجقه، هدف اصلی امیران بنی مزید دستیابی به اموال بوده است (ناجی، ۱۳۹۰: ۱۶۱-۱۶۵). سورا اصلی‌ترین کانون قلمرو علی بن مزید بود. وی این قلمرو را از پدرش مزید به ارث برده بود و در مقابل حمایت از این منطقه، سالانه مبلغی به آل‌بویه می‌پرداخت. در این زمان بنی مزید تیولدار خلافت و آل‌بویه در مناطق فرات مرکزی شناخته می‌شد. علی بن مزید در سال ۳۸۷ق قصد توسعه قلمرو را داشت و در زمانی که بنی عقیل موصل با یکدیگر اختلاف داشتند، انبار را تصرف کرد؛ اما در نهایت در نبرد با بنی عقیل، انبار را از دست داد و با مقلد صلح کرد. علی بن مزید در طرح دوم، وقتی بهاء‌الدوله درخواست مال مقرر را کرد، از پرداختن سر باز زد و بر او شورید. او با استفاده از غیبت بهاء‌الدوله و اختلاش با صمصام‌الدوله، در قلمرو مزیدی به نام صمصام‌الدوله خطبه خواند و بنی مزید را برای حمله به واسط اعزام کرد؛ ولی بهاء‌الدوله با ارسال سپاه، علی بن مزید را به پرداخت مال مقرر و بازگشت به قلمروش واداشت.

بدون شک از انگیزه‌هایی که علی بن مزید را وادار به همکاری با بنی عقیل ساخت، احساسات قبیله‌ای بود. او فرمانبرداری از حکومت مرکزی را دوست نمی‌داشت و سالانه ۴۰ هزار دینار در مقابل حمایت از منطقه به دولت می‌پرداخت. مهم‌تر اینکه طمع گسترش قلمرو را نیز داشت (ناجی، ۱۳۹۰: ۶۴-۶۵). وی در سال ۳۹۲ق در نبرد قراوش بن مقلد با سپاه ابوجعفر حجاج برای تصرف مدائن، بر ضد سپاه آل‌بویه با عقیلیان هم‌پیمان شد. به این ترتیب توازن قوا به نفع قبایل عرب تغییر کرد؛ ولی فرمانده بویهیان

از بنی خفاجه کمک گرفت و در جنگی نزدیک کوفه، علی بن مزید را شکست داد و اموالش را غارت کرد (ابن‌اثیر، بی تا: ۲۸۲/۲۱؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۵۴۶/۳). علی‌رغم این موضوع قدرت بنی مزید رو به رشد بود و آنان برای رسیدن به اهداف خود وارد اتحاد با دیگر قبایل می‌شدند. نکته مهم درباره بنی مزید اینکه آل‌بویه قصد داشت از بنی مزید به عنوان یک متحد محلی در منطقه عراق استفاده کند؛ اما در عمل هر چه از ابتدای قرن پنجم به اواسط این قرن پیش می‌رویم، قدرت بنی مزید افزایش می‌یابد و از یک امارت دست‌نشانده آل‌بویه به یک چالش برای آل‌بویه بغداد تبدیل می‌شود.

۳. امرای بنی مزید، مدافعان تشیع در عراق

درگیری‌های شیعه و سنی در طول تاریخ خلافت عباسی در منابع منعکس شده است. این درگیری‌ها در بغداد، مرکز خلافت، نمود بیشتری داشت؛ چراکه این شهر از ابتدای ایجاد آن در زمان منصور عباسی بر اساس قبایل و طایفه‌ها محله‌بندی شده بود. رود دجله از مرکز بغداد می‌گذشت و بغداد را به دو بخش تقسیم می‌کرد. در غرب دجله محله معروف کرخ قرار داشت که بیشتر اهالی آن شیعیان بودند و در مقابل آن محله‌های سنی‌نشین قرار داشت مانند باب‌البصره و باب‌الشعیر. این محلات، چه شیعه‌نشین و چه سنی‌نشین، دارای مسجد جامع و بناهای عمومی خاص خود بودند. موقعیت محله شیعه‌نشین کرخ استراتژیک‌تر از محله‌های دیگر بود و در طول تاریخ خلافت عباسی معمولاً درگیری شیعه و سنی در بغداد جریان داشت. به دلیل حمایت بعضی از خلفای عباسی از اهل سنت در این درگیری‌ها، معمولاً محله‌های شیعه‌نشین در معرض قتل و غارت قرار می‌گرفتند؛ هرچند گاه خلفای عباسی مجبور می‌شدند برای جلوگیری از خرابکاری بیشتر و ترس از سرایت اغتشاش به تمام شهر جلو افراط سنیان، به‌خصوص حنبلیان متعصب، را بگیرند.

دلایل این درگیری‌ها چند دسته بود: ۱. دلایل مذهبی و اختلاف‌های رایج بین شیعه و سنی؛ ۲. دلایل اقتصادی و رونق محله کرخ که طمع سپاهیان ترک عباسی را برمی‌انگیخت؛ ۳. نقش دزدان و عیاران که برای فراهم کردن شرایط غارت محلات به

این درگیری‌ها دامن می‌زدند؛ ۴. شخصیت‌های اداری یا دیوان‌سالاری اهل سنت که بر خلیفه تسلط داشتند نیز در ادامه این درگیری‌ها مؤثر بودند.

در سال ۳۸۲ق ابوالحسن بن معلم الکوکی، وزیر بهاء‌الدوله، که بر امور سلطان تسلط داشت شیعیان را از انجام مراسم عاشورا منع کرد و سه سال به این منوال گذشت (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۶۱/۱۴). در سال ۳۸۹ق شیعیان دوباره مراسم عاشورا و عید غدیر خم را در بغداد برگزار کردند و اهل سنت برای مقابله، کشته شدن مصعب بن زبیر و روز غار (یوم الغار) را برگزار کردند (ابن عماد، بی‌تا: ۱۰۲/۳، ۱۳۰). در سال ۳۹۳ق عمیدالجیوش در غیاب بهاء‌الدوله دیلمی، بار دیگر مانع شد که اهل کرخ و باب الطاق مراسم عاشورا را برگزار کنند. همچنین برای آنکه بین شیعیان و اهل سنت درگیری ایجاد نشود، به اهالی باب البصره و باب الشعیر نیز اجازه برگزاری مراسم در روز قتل مصعب بن زبیر را نداد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۷/۱۵؛ مهدوی عباس‌آباد، ۱۳۸۰: ۲۶۲). کاهش قدرت امرای آل‌بویه باعث شد خلیفه عباسی در درگیری‌های شیعیان و اهل سنت به نفع اهل سنت دخالت کند. در سال ۳۹۸ق بین شیعیان و اهل سنت بغداد نزاعی رخ داد که با دخالت خلیفه، القادر بالله، شیعیان قتل عام شدند (ابن عماد، بی‌تا: ۱۴۹/۳).

با نزدیک شدن پایان حکومت آل‌بویه، درگیری شیعیان بغداد با اهل سنت شدت گرفت. از بعد از سال ۴۰۸ق که نزاع بزرگی بین شیعیان و اهل سنت بغداد اتفاق افتاد، بین اهل سنت و شیعه در بغداد دوستی و صلح بود، تا سال ۴۴۳ق که باز هم بین محله‌های شیعه و سنی نزاع بزرگی در گرفت. اهالی شیعه کرخ برج‌هایی ساختند و با طلا بر آنها نوشتند: «محمد و علی خیرالبشر، فمن رضی فقد شکر، و من أبی فقد کفر؛ محمد و علی بهترین انسان‌ها هستند، هرکس بپذیرد شکر کرده و هر کس نپذیرد کفر ورزیده است» (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۲۹/۱۵؛ ابن عماد، بی‌تا: ۱۸۶/۳، ۲۷۰). بیشتر نزاع‌های مذهبی بغداد در این زمان بین حنبلی‌ها و شیعیان اتفاق می‌افتاد. در آغاز قرن چهارم، حنبلیان بغداد در برپایی تظاهرات عمومی پرتکاپوتر از تمام گروه‌های مذهبی بودند؛ زیرا مرزهای فکری خود را در برابر دیگر گروه‌های مذهبی مشخص‌تر کرده بودند (متحده، ۱۳۸۸: ۳۶).

در دوران تسلط آل‌بویه بر بغداد درگیری‌های شیعه و سنی به اوج خود رسید؛ ولی هیچ‌گاه آل‌بویه از تشیع به طور کامل طرفداری نکرد. دلایل تسامح مذهبی آل‌بویه را می‌توان این‌گونه تحلیل کرد:

الف) آل‌بویه علاقه‌مند به ادامه فرمانروایی خود در میان ایرانیان، اعراب و ترکان بودند که بیشترشان اهل سنت بودند؛ بنابراین نمی‌خواستند با از میان برداشتن خلیفه عباسی و جانشین کردن فردی از علویان، خشم و ناخشنودی و شورش اهل سنت را بر ضد خویش برانگیزند.

ب) اگر آنان فردی از علویان را بر مسند خلافت می‌نشانند و او مقبولیت عام می‌یافت خود آل‌بویه ناچار بودند از روی عقیده و ایمان فرمانبرداری کنند و در حقیقت به جای سلطنت، فرماندهی یا سرداری سپاه خلیفه شیعی را عهده‌دار باشند.

ج) عوامل اقتصادی و فرهنگی آنان را وامی‌داشت که به سیاست تسامح مذهبی خود ادامه دهند. سیاست آنان گاهی ایجاب می‌کرد که به دلیل چشمداشت به مال و منال، علویان را دستگیر و ثروتشان را مصادره کنند و آنان را به زندان بیندازند. برای نمونه عضدالدوله در سال ۳۶۹ق، نقیب بغداد ابی‌احمد حسین موسوی، پدر شریف رضی و برادرش ابی‌عبدالله و قاضی القضاة ابی‌محمد را دستگیر کرد و به قلعه استخر فارس فرستاد و ثروتشان را نیز مصادره کرد. وی همچنین محمد بن عمر بن یحیی علوی حسینی، رئیس علویان عراق، را دستگیر و یک میلیون دینار اموال او را مصادره کرد (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۱۲۵/۲۱؛ موسوی، ۱۳۸۱: ۲۱۲-۲۱۳). بعدها شرف‌الدوله، فرزند عضدالدوله، شریف ابوالحسین محمد بن عمر علوی و نقیب ابی‌احمد موسوی، پدر شریف رضی، و قاضی ابامحمد بن معروف و ابانصر خواشاده را که عضدالدوله زندانی کرده بود، آزاد کرد (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۱۴۳/۲۱).

آشتی شیعه و سنی در سیاست کلی امرای آل‌بویه قرار داشت؛ زیرا آنان فضای آرام را برای ادامه حکومت خود نیاز داشتند. نمونه موردی این مسئله رابطه آل‌بویه با فاطمیان مصر است که علی‌رغم اشتراکات مذهبی، هیچ‌گاه رابطه بسیار خوبی بین این دو دولت شیعی ایجاد نشد و هیچ‌گاه سعی نکردند که با هم خلافت سنی عباسی را

نابود کنند. آل‌بویه قدرت یافتن حکومت‌های رقیب، به‌ویژه حکومت‌های شیعی، را تحمل نمی‌کرد و بیشتر پادشاهان این حکومت به فکر اقتدار حکومت خود بودند تا ترویج و حمایت از مذهب تشیع و حکومت‌های شیعی. این موضوع زمانی ثابت شد که معزالدوله قصد داشت یکی از علویان را جایگزین خلیفه کند و مشاوران او مانع شدند که وی کسی را روی کار بیاورد که آل‌بویه مجبور به اطاعت از او باشند (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۱۷۰/۲۰).

امارت بنی‌مزید چه نقش و تأثیری در این درگیری‌ها داشت؟ با نگاه به تاریخ بنی‌مزید متوجه می‌شویم زمانی اولین حکمران بنی‌مزید به رسید که حکومت بویهیان در عراق ضعیف شده بود و قدرت دستگاه خلافت در حال افزایش قدرت بود. نخستین پادشاهان آل‌بویه تسلط فراوانی بر خلافت و اوضاع بغداد داشتند، ولی پادشاهان اواخر این سلسله این اقتدار و تسلط را نداشتند. در سال ۳۸۳ق القادر بالله به خلافت رسید. او از غیبت بهاء‌الدوله برای احیا و تثبیت مقام معنوی خلافت استفاده کرد و پسرش را به جانشینی برگزید، در حالی که پیش‌تر امرای آل‌بویه جانشین خلیفه را تعیین می‌کردند (گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۵۴؛ مستوفی، ۱۳۹۴: ۳۵۱). بهاء‌الدوله که سعی داشت امور بغداد را در کنترل داشته باشد، در سال ۳۹۴ق احمد موسوی را بار دیگر به مقام نقابت علویان، قاضی القضااتی و امیر حجاج منصوب کرد و دیوان مظالم را نیز به عهده او گذاشت. فرمان بهاء‌الدوله از شیراز به بغداد رسید و خلیفه به جز قاضی القضااتی، بقیه مناصب را تأیید کرد (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۲۹۳/۲۱؛ ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۴۳/۱۵). این مخالفت نشانه احیای قدرت معنوی خلیفه عباسی و شروع ضعف امیران آل‌بویه بود. القادر بالله علاوه بر اقدام برای احیای اقتدار خلیفه، درصدد تضعیف و حذف شیعیان نیز برآمد. او از برگزاری مجالس مناظره معتزله و شیعه ممانعت و مخالفان را سرکوب کرد (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۵: ۹۲). بنابراین امارت بنی‌مزید می‌توانست به عنوان یک متحد هم‌کیش آل‌بویه برای مهار قدرت خلفا عمل کند.

با ورود آل‌بویه انتظار شیعیان این بود که حمایت‌های لازم از آنان در برابر اهل سنت انجام گیرد. در ابتدا، به‌خصوص در زمان احمد معزالدوله که انجام مراسم

عاشورای حسینی را در عراق رایج کرد، شیعیان ترقی کردند؛ ولی به تدریج با سیاست تسامح مذهبی امرای آل‌بویه، که راهی برای کسب مشروعیت به عنوان پادشاهی اسلامی از طرف خلیفه بود، اوضاع شیعیان بدتر شد، حتی بدتر از زمان پیش از تسلط آل‌بویه به عراق. دلیل آن را باید در اقدامات آل‌بویه برای برگزاری مراسم مذهبی، چون روز عاشورا و عید غدیر خم، دانست که حساسیت‌های اهل سنت را بیشتر کرد و باعث شد که اهل سنت نیز مراسمی چون زیارت قبر مصعب بن‌زبیر را در مقابل مراسم عاشورا ایجاد کنند. در دورانی که آل‌بویه در عراق در حال ضعیف شدن بود، اوضاع شیعیان بدتر شد. در این بین نقش امارت شیعی بنی‌مزید بیشتر شد؛ زیرا تعصبشان در تشیع بیشتر از آل‌بویه بود (طهماسبی، ۱۳۸۲: ۱۰۷-۱۱۹). آل‌بویه شیعه مذهب به طور رسمی از شیعیان طرفداری نمی‌کرد؛ اما مخالف ظلم و ستم به شیعیان بود، به‌خصوص در نزاع‌های داخلی شهر بغداد که معمولاً بین محلات شیعه‌نشین و سنی‌نشین درمی‌گرفت. بنابراین امرای بنی‌مزید می‌توانستند از طرف آل‌بویه وظیفه حمایت از شیعیان را در برابر اهل سنت انجام دهند؛ اما نه به طور رسمی، بلکه به حالت غیررسمی.

در سال ۴۰۷ق در واسط آشوبی قومی میان شیعه و سنی روی داد. در نتیجه این آشوب سنی‌ها محله‌های شیعی و زیدی نشین را غارت کردند. آنگاه بزرگان و پیشوایان شیعه گروهی را نزد علی بن‌مزید در نیل به شکایت فرستادند و خواستار کمک و یاری او شدند با آنکه آل‌بویه قدرت سیاسی، نظامی را در دست داشتند. اهالی واسط به جای رفتن نزد آنها، ترجیح دادند از مزیدیان کمک بگیرند. این وضعیت به روشنی نشان می‌دهد که مزیدیان از اقتداری گسترده برخوردار بودند و علی بن‌مزید تکیه‌گاه مردم منطقه و مناطق مجاور آن مانند واسط بود. مهم‌تر اینکه اهالی منطقه پیشوایی شیعه و اینکه زمام امورشان به دست آنان باشد را قبول داشتند که گویای علاقه بنی‌مزید به دفاع از شیعیان است (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۲۹۵/۱۶؛ ناجی، ۱۳۹۰: ۲۱۸-۲۱۹).

طرفداری از شیعه در زمان نورالدوله دبیس شدت بیشتری گرفت؛ نورالدوله از ضعف آل‌بویه برای افزایش قدرت خود استفاده کرد و طبیعی بود که برای ادعاهای قدرت‌طلبی خود از شیعیان حمایت کند و جایگزین قدرت آل‌بویه شود. در ماه صفر

سال ۴۴۳ق خلیفه القائم بامرالله یکی از عسس‌های شهر^۲ بغداد را بر محله باب‌الکرخ مسلط کرد. اقدامات این شخص سنی مذهب در آزار و اذیت شیعیان باعث اعتراض شیعیان و درگیری شیعه و سنی شد. در این درگیری حنبلیان متعصب به کرخ حمله کردند و شیعیان نیز کوی فقهای حنفی را به آتش کشیدند. وقتی نورالدوله دبیس خبر قتل عام شیعیان محله کرخ بغداد را شنید، به دلیل کوتاهی خلیفه در توقف اقدامات علیه شیعیان نام او را از خطبه حذف کرد (ابن‌کثیر، ۱۹۸۸: ۷۹/۱۲؛ شوشتری، ۱۳۷۶: ۳۴۸/۲؛ مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۶۲). این موضوع میزان ارتباط اعتقادی امیر مزیدی با امامیه را نشان می‌دهد و روشن می‌سازد که هرچند خلیفه ناتوانی خود را در برابر این رفتار وحشتناک نشان داد، امیر مزیدی حامی تأثیرگذار شیعیان در بغداد بود. واقعیت این است که خلیفه عباسی توان انجام هیچ‌گونه کمکی را در حمایت از شیعیان یا حفظ نظم و امنیت نداشت. از این گذشته، خود او با طرفداری از یک گروه از جامعه بغداد بر ضد دیگری، به آشوب‌های فرقه‌ای دامن می‌زد. از این رو علی بن مزید به دلیل سهل‌انگاری خلیفه و تسلط نداشتنش بر اوضاع او را نکوهش کرد (ناجی، ۱۳۹۰: ۲۱۹).

در اواسط قرن پنجم نشانه‌های قدرت‌گیری خلفای عباسی و ضعف سیاسی آل‌بویه آشکارتر شد. در زمان ملک رحیم، آخرین امیر آل‌بویه در بغداد، درخواست لقب امیر بویهی از خلیفه ابتدا پذیرفته نشد و به نقل از ابن‌خلدون، خلیفه گفت لقب ملک رحیم مانع شرعی دارد؛ ولی پس از رفت و آمد فرستادگان موافقت صورت گرفت و خلیفه القائم بامرالله دستور داد به نام ملک رحیم خطبه بخوانند. بازیابی قدرت خلیفه، موضع اهل سنت را در بغداد تقویت کرد و امیر بویهی ضعیف‌تر از آن بود که واکنشی نشان دهد. فقط مقاومتی از جانب سرداران شیعه و نورالدوله دبیس صورت گرفت، نورالدوله نام خلیفه را از خطبه انداخت و سپاهیان ترک به فرماندهی بسامیری، که گرایش‌های شیعی داشت، در حمایت از ملک رحیم به دارالخلافه هجوم بردند (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۵۶۱-۵۶۲؛ ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۵: ۹۵).

در این دوران امارت بنی مزید حامی اصلی شیعیان در منطقه عراق به شمار می‌رفت. نورالدوله دبیس در اواخر عمر حکومت آل‌بویه به ایجاد رابطه با فاطمیان علاقه پیدا

کرد. این علاقه به معنای تأیید فاطمیان نیست، بلکه آن را باید از طبیعت قبایل دانست که دوست دارند حکومت بزرگ دور را تأیید کنند تا حکومتی که به آنها نزدیک است (ناجی، ۱۴۲۹: ۳۰۲). اقدامات حمایتی بنی‌مزید از شیعیان در دوره سلجوقیان نیز ادامه پیدا کرد. در سال ۴۸۲ق آشوبی در بغداد میان اهالی کرخ و دیگر محلات شکل گرفت. خمارتگین، شحنة بغداد، فرمان خلیفه را برای آنان خواند که دست از آشوب بردارند؛ اما درگیری ادامه پیدا کرد و یک مرد هاشمی از ساکنان باب‌الازج کشته شد. خلیفه پیکی نزد سیف‌الدوله صدقه روانه کرد و او سپاهی به بغداد گسیل داشت. سپاهیان به دنبال مفسدان و عیاران افتادند و خانه‌های آنها را منهدم کردند و عده‌ای را کشتند یا تبعید کردند. سرانجام فتنه آرام گرفت و مردم امنیت یافتند (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۱۵۳/۲۳).

۴. نقش بنی‌مزید در ایجاد امنیت راه حج

یکی از نقش‌های بنی‌مزید در منطقه فرات مرکزی کنترل قبایل متمرده منطقه بود. در اوایل قرن پنجم هجری قمری به دلیل اختلافات درونی آل‌بویه، عراق بسیار ناامن و متشنج شده بود. قبایل راهزن شهرها، روستاها و حتی کاروان‌های تجاری و زیارتی را غارت می‌کردند. اوضاع بد اقتصادی — که تا حدودی نتیجه سیاست‌های فاطمیان مصر و اقدام آنان در تغییر مسیر تجارت دریایی از خلیج فارس به دریای سرخ و نیز کاهش ارزش دینار در آن زمان بود — باعث شده بود افراد فراوانی دچار فقر و ناداری شوند و گروه‌های ولگرد چنان افزایش یابند که سبب سلب آسایش مردم شوند (کرمر، ۱۳۷۵: ۹۱). حج و انجام مناسک مربوط به آن از مسائل مهم مذهبی و اجتماعی در میان مسلمانان است و اختلال در انجام آن می‌توانست نتایج بدی برای یک حکومت داشته باشد و باعث شود که مردم از حکومت مرکزی به دلیل کاستی در تأمین امنیت کاروان‌ها و برگزاری آن ناراحت و به حکومت بدبین شوند.

از زمانی که قرامطه اقدام به بستن راه حجاج و قتل و غارت کاروان‌های حج کردند، حجاج به اعراب بیابان‌نشین باج می‌پرداختند تا سلامت عبور آنان را تضمین کنند. ابن‌جوزی می‌نویسد در سال ۳۸۲ق اصیفر، امیر عرب، به خلیفه القادر تعهد داد که

امنیت حجاج را تأمین کند و به نام القادر خطبه بخواند؛ خلیفه نیز برای او خلعت و لوا فرستاد. دو سال بعد در ۳۸۴ق اصیفر مانع عبور حجاج شد و گفت چون دینارهای سال گذشته که از طرف خلیفه به عنوان حق عبور پرداخته شده بود، ناخالص بوده باید حجاج حق عبور دو سال راپردازند. حجاج نتوانستند این مبلغ را پردازند تا اینکه زمان حج سپری شد و حجاج بدون اینکه بتوانند خود را به مکه برسانند، مجبور به بازگشت شدند (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۶۳/۱۴-۳۶۸). در سال ۳۸۵ق نه هزار درهم برای اصیفر امیر عرب فرستاده شد تا دیگر از حجاج چیزی نگیرد و این به صورت رسم و مقرری باقی ماند. برخی از فرمانروایان، علاوه بر پولی که خلافت بغداد می‌پرداخت، از خود اموالی را برای تأمین راه حجاج می‌پرداختند. بدر بن حسنویه در ۳۸۵، ۳۸۶ و ۳۹۵ق مبالغی را برای اصیفر فرستاد تا او چیزی از حجاج نگیرد؛ به نقل از ابن جوزی، این رسم تا سال ۴۰۳ق برقرار بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۷۴/۱۴-۳۸۴؛ ۴۶/۱۵؛ متز، ۱۳۶۴: ۳۵۷/۲). موضوع امنیت حجاج در قرن پنجم در سفرنامه ناصر خسرو نیز بیان شده است. وی در بازگشت از چهارمین سفر مکه از راه صحرای عربستان می‌نویسد که هر قوم از اعراب صحراگرد چراگاه مشخصی دارند و هر فرد بیگانه اگر از آن حدود گذر کند او را غارت می‌کنند. ناصر خسرو تنها راه چاره را اجیر کردن فردی از همان قبیله به نام خفیر بدرقه می‌داند که بدون او عبور از بیابان غیر ممکن است (قبایانی، ۱۳۷۰: ۱۰۱).

در اوضاع بد اقتصادی و اجتماعی، تأمین امنیت راه‌ها و کاروان‌های تجاری و زیارتی بسیار سخت بود و حکومت آل‌بویه توان کنترل نابسامانی‌ها را نداشت. بنابراین ایجاد حکومت یا امارتی در بین‌النهرین لازم بود تا بتواند مانع غارتگری‌های قبایلی چون بنی‌خفاجه، شاخه‌ای از بنی‌عقیل، شود. این قبیله غارتگر راه کاروان‌های حجاج را می‌بست و آنها را غارت می‌کرد (ابن جبیر، بی تا: ۱۶۸؛ القلقشندی، ۱۹۹۱: ۱۲۴؛ ابن فضل، ۱۴۲۳: ۳۷۷/۴). بنی‌خفاجه از قبایل حاجی‌آزار عرب در قرن چهارم بودند که عده‌ای از حجاج را اسیر کرده و به شبانی واداشته بودند. پس از دو سال که مأموران حکومت بر بنی‌خفاجه غلبه کردند، حاجیان آزاد شدند و به وطن خود بازگشتند؛ اما دیدند که زنانشان ازدواج کرده‌اند و اموالشان بین وارثان تقسیم شده است. آنان فکر می‌کردند

بنی خفاجه این حاجیان را کشته‌اند (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۸۵/۱۵؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۵۱۵/۷؛ متز، ۱۳۶۴: ۳۵۶/۲).

قبیله بنی خفاجه در ناامن کردن راه‌ها و غارت حجاج نقش پررنگی داشتند. ابن مسکویه اشاره می‌کند که در سال ۳۹۲ق حجاج خراسان که برای ادای مناسک حج وارد بغداد شده بودند، بعد از عبور از بغداد دیدند که به دلیل غارت‌های خفاجه عبور از بیابان میسر نیست؛ بنابراین به خراسان برگشتند و نتوانستند مراسم حج را به جا آورند (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۵۱۵/۷). در سال ۴۰۳ق قبیله خفاجه متعرض حاجیان شد و با مسموم کردن آب‌ها بسیاری از حجاج را کشت. فخرالملک، حاکم آل بویه در بغداد، به علی بن مزید فرمان داد تا با خفاجه بجنگد. ابن مزید خفاجه را شکست داد و اسیران و اموالی که از حاجیان گرفته بود را نزد فخرالملک فرستاد. او نیز بر او خلعت پوشاند. او اولین فرد قبیله بود که خلعت پوشید و نشان داد که قدرت بنی مزید در میان قبایل عرب افزایش یافته است. در حوادث سال ۴۰۴ق رئیس خفاجه از فخرالملک تقاضای صلح کرد و از علی بن مزید خواست که واسطه این کار شود. فخرالملک تقاضای خفاجه را پذیرفت؛ ولی خفاجه بار دیگر پیمان شکستند و در حومه کوفه دست به حمله و غارت زدند. مردم به وحشت افتادند و در مکاتبه با فخرالملک خواستار تعقیب و سرکوب خفاجه شدند. علی بن مزید بار دیگر به سوی آنان رفت، آنان را شکست داد و رئیسشان را به اسارت گرفت (ناجی، ۱۳۹۰: ۱۶۷).

مهم‌ترین دستاورد آشفتگی اوضاع حکومت مرکزی به دلیل جنگ جلال‌الدوله با ابوکالیجار، برای دبیس این بود که توانست قلمرو خود را ضد قبایل مجاور و حتی حکومت گسترش دهد و نفوذ سیاسی خود را تقویت کند. دبیس علاوه بر مناطق نیل، توانست جامعین، سورا، رودخانه‌های صله و فضل را نیز از سوی ملک رحیم تیول بگیرد. قدرت دبیس به اندازه‌ای شد که در سال ۴۲۱ق قراوش عقیلی برای بیرون راندن غزها از موصل، از جلال‌الدوله و دبیس کمک خواست. دبیس به قراوش کمک کرد و غزها را شکست دادند. در سال ۴۳۱ق که جلال‌الدوله با شورش سربازان ترک خود روبه‌رو شد نیز از نورالدوله دبیس کمک خواست (ناجی، ۱۳۹۰: ۷۷-۷۹).

بنابراین حکومت آل‌بویه سرکوب قبایل غارتگر و تأمین امنیت کاروان‌های حجاج را به امارت بنی‌مزید واگذار کرد؛ چراکه منطقه عشایری بنی‌مزید میان قادسیه تا شقوق در طول و عرض از نزدیک سماوه تا نزدیک بصره بود، شهر قادسیه بر راه حجاج و کنار بیابان قرار داشت (اصطخری، ۱۳۷۳: ۲۶؛ *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، ۱۳۶۲: ۱۵۴؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۱/۱۶۱) و شاخه‌های مختلفی از بنی‌اسد بین بغداد و مکه ساکن بودند (ادریسی، ۱۴۲۲: ۱/۳۸۰). در سال ۴۰۴ق خفاجه دست به تاراج سرزمین کوفه زد و نماینده بنی‌مزید، یعنی ابوالحسن بن‌مزید، با آنان جنگید. در سال ۴۵۰ق خلیفه به دبیس بن‌مزید فرمان داد که به سرعت خود را به بغداد برساند. او نیز با صد سوار خود را به آنجا رساند. بنابراین وظیفه اصلی علی بن‌مزید در درجه نخست نظامی بود. جنگ او با بنی‌خفاجه دلالت دارد که این جنگ از وظایف مقرر وی بوده است (ناجی، ۱۳۹۰: ۱۷۳). در حوادث سال ۴۴۶ق بنی‌خفاجه اقدام به آشوب و غارت نواحی غربی فرات و جامعین^۴ کردند که نورالدوله دبیس که در آن زمان در قسمت شرقی فرات بود، از فرات عبور کرد و با کمک گرفتن از بساسیری، که شخصاً وارد نبرد شد، شکست سختی بر بنی‌خفاجه وارد کرد. او امرای خفاجه را به بغداد برد و همه را بر دار کرد (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۴/۳۵۹-۳۶۰). بعدها شهر حله در مسیر راه حجاج ایجاد شد. بنابراین موضوع سرکوب قبایل غارتگری چون بنی‌خفاجه و تأمین امنیت کاروان‌های حجاج و کاروان‌های تجاری یکی از دلایل مهم تفویض امارت به بنی‌مزید بود.

نکته مهم اینکه حکومت آل‌بویه نمی‌توانست به طور مستقیم با قبایل غارتگر درگیر شود؛ زیرا شیوه‌های جنگی این قبایل بر اساس چپاول و غارت سریع بود و هرگاه احساس خطر می‌کردند، در بیابان‌های بی‌آب و علف پراکنده می‌شدند. بنابراین سرکوب کامل آنان با سپاهیان مجهز امکان‌پذیر نبود و در برابر شیوه جنگی این قبایل، قبایلی با شیوه مبارزه مشابه لازم بود. در دوره آل‌بویه این وظیفه به بنی‌مزید واگذار شد؛ چراکه بیشتر قبیله بنی‌مزید به صورت بدوی و صحراگردی زندگی می‌کردند، ضمن اینکه قبیله بنی‌خفاجه را به چشم رقیب می‌دیدند.

۵. روش‌های آل بویه برای مهار قدرت بنی مزید

رابطه امارت بنی مزید با آل بویه پیچیدگی‌های خاصی دارد؛ چراکه امرای بنی مزید فرمان امارت را باید از امیر بویهی می‌گرفتند، اما گاهی این روابط شکل‌های دیگری به خود می‌گرفت. امرای بنی مزید با دستخط سلطان می‌توانستند به امارت برسند؛ چنانکه حق انجام هیچ کاری را بر ضد مصالح سلطان نداشتند. در سال ۴۰۳ ق علی بن مزید، پسرش دبیس را به نیابت از خود فرستاد تا از سلطان بویهی بخواهد که تعیین ولیعهد و واگذاری کارهایش را بر عهده وی بگذارد؛ سلطان بویهی نیز منشور امارت را به نام وی نوشت. در سال ۴۰۹ ق که قبیله بنی مزید درباره تعیین امیر اختلاف پیدا کردند، مقلد، برادر دبیس بن علی، به بغداد رفت و اموالی را میان ترکان توزیع کرد. هدف وی از این کار گرفتن تأیید شرعی امارت خود از پایتخت و امیر بود (ابن اثیر، بی‌تا: ۲۵/۲۲). امرای آل بویه سعی می‌کردند که قدرت بنی مزید افزایش پیدا نکند و از کنترل آنها خارج نشود. بنابراین نقش فعالی در ایجاد اختلاف بین شاخه‌های بنی مزید و بنی دبیس داشتند. در سال ۴۰۵ ق بین علی بن مزید و مضر بن دبیس کار به جنگ کشید. علی بن مزید بنی دبیس را تا حویزه تعقیب کرد و تعدادی از آنان را به قتل رساند. طبق گزارش ابن اثیر، از جمله چیزهایی که نزد آنها یافت مکاتبه‌های فخرالملک با بنی دبیس بود که آنان را به جنگ با علی بن مزید تشویق کرده بود. پس از آن روابط طرفین رو به تیرگی نهاد (ابن اثیر، بی‌تا: ۳۵۴/۲۱).

شاید عامل خونخواهی و رسوم صحرائشینی در اقدام بنی مزید نقش داشت؛ اما علت اصلی گسترش اختلاف آنان عمیدالجیوش، حاکم بویهی، بود که با بنی دبیس به طور پنهانی مکاتبه و آنان را به جنگ با ابن مزید تشویق می‌کرد. علت مداخله آل بویه این بود که علی بن مزید نفوذی گسترده یافته بود. محدود ساختن قدرت مزیدی‌ها با برانگیختن شاخه دیگر بنی‌اسد بهترین گزینه بود؛ چراکه در صورت پیروزی بر علی بن مزید قلمروش به تصرف درمی‌آمد و در صورت شکست بنی دبیس، نیروی مزیدیان کاسته می‌شد (ناجی، ۱۳۹۰: ۷۰-۷۱). گزارش‌های دیگری نیز از اختلاف‌افکنی‌های آل بویه در منابع وجود دارد. با قدرت یافتن دبیس به جای پدرش علی بن مزید، که به صورت

رسمی بود، برادرش مقلد بارها با کمک گرفتن از ترکان، آل‌بویه و بنی‌خفاجه، دبیس را از قلمروش بیرون کرد. در نزاع نورالدوله دبیس با برادرش مقلد، او به بنی‌عقیل پیوست. بعدها مقلد نزد منیع بن حسان، امیر خفاجه، رفت و هر دو برای جنگ با دبیس متحد شدند و به نام جلال‌الدوله خطبه خواندند. چون کار نورالدوله دبیس مشکل شد، به نام ابوکالیجار خواند و به او پیام داد و او را برای تسخیر آن سرزمین تحریک کرد؛ ابوکالیجار به واسط رفت. این موضوع باعث جنگ بین ابوکالیجار و جلال‌الدوله شد (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۳۵۸/۴)؛ اما به دلیل همراهی نکردن قبیله، بار دیگر نورالدوله دبیس به قدرت بازگشت و در سال ۴۲۵ق موفق به شکست برادرش شد. رقابت‌های شدید بین امرای بویهی باعث ایجاد جنگ‌ها و جدال‌هایی در عراق شد که معمولاً عقیلی‌ها، بنی‌مزید و خفاجه جبهه‌بندی‌های مختلفی را علیه یا متحد با یکدیگر داشتند (ناجی، ۱۳۹۰: ۷۴). در این میان، نورالدوله دبیس تلاش می‌کرد از اختلافات مدعیان قدرت در آل‌بویه برای توسعه قلمرو و نفوذ خود در عراق استفاده کند.

یافته‌های پژوهش

امارت بنی‌مزید به عنوان امارتی شیعه مذهب در اواخر قرن چهارم در مناطقی از عراق و فرات مرکزی شکل گرفت. این امارت با استفاده از فضای سیاسی اواخر قرن چهارم که ناشی از ضعف جانشینان عضدالدوله در کنترل قلمرو چند تکه آل‌بویه بود، موفق به تشکیل امارت شد. خلفای عباسی در این دوران به دنبال تجدید قدرت خود بودند — که در زمان نخستین امرای آل‌بویه کم شده بود — اما نتوانستند اقدامی برای تضعیف قدرت بنی‌مزید حله انجام دهند. از سوی دیگر، آل‌بویه از تشکیل امارت شیعه مذهب حله استقبال می‌کرد، به‌خصوص که این امارت می‌توانست نقش متحد پر نفوذی را برای آل‌بویه در عراق عرب و در میان قبایل عرب منطقه ایفا کند.

باید به نقش مذهبی امارت بنی‌مزید نیز توجه کرد. نزاع‌های طولانی شیعیان و اهل سنت در عراق عرب، به‌خصوص در شهر بغداد، مشکلاتی را برای آل‌بویه ایجاد می‌کرد؛ چراکه شیعیان از آل‌بویه انتظار حمایت در برابر اهل سنت و همچنین خلیفه را داشتند.

در این نزاع‌ها خلفای عباسی از اهل سنت حمایت می‌کردند. بر این اساس آل‌بویه می‌توانستند وظیفه حمایت از شیعیان را به بنی‌مزید واگذارند. این موضوع در حوادث این دوران بازتاب داشته است.

از دیگر فواید این مزیدیان برای آل‌بویه نقش اجتماعی این امارت بوده است. بنی‌مزید بر منطقه‌ای تسلط داشت که راه‌های کاروانی حجاج از آن عبور می‌کرد و امارت بنی‌مزید می‌توانست امنیت کاروان‌های حجاج را در مقابل غارت‌های قبایلی چون بنی‌خفاجه حفظ کند.

امارت بنی‌مزید در دوره آل‌بویه برای حفظ و توسعه قدرت خود در منطقه عراق با چالش‌ها و موانعی روبه‌رو بود. از یک سو قبایل و حکومت‌های محلی، مانند بنی‌خفاجه و بنی‌عقیل، رقبای این امارت بودند و از سوی دیگر، امرای آل‌بویه سعی داشتند قدرت این امارت را محدود کنند و تحت کنترل داشته باشند. با این حال امارت بنی‌مزید موفق شد روند روبه‌رشدی را تا پایان حکومت آل‌بویه در منطقه عراق داشته باشد، این روند حتی در زمان حاکمیت ترکان سلجوقی بر منطقه عراق ادامه داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. کانال نیل، که از فرات انشعاب پیدا کرده، در نزدیکی سواد کوفه و نزدیک شهر حله بنی‌مزید قرار دارد. این نهر را یکی از اجداد ابن‌العلقمی، وزیر خلیفه عباسی، ساخت (یاقوت الحموی، ۱۹۵۷: ۳۳۴/۵).
۲. تفاوت میان تیول و ضمانت و حمایت این است که تیول وراثتی بود، به فرزندان تیولدار می‌رسید و هیچ مبلغ سالانه‌ای که دولت میزانش را تعیین کند، با آنان شرط نمی‌شده است؛ اما ضمانت و حمایت در قبال مالی مقرری بود که سالانه پرداخت می‌شد و در آنها عامل رقابت در دستیابی به مناطق دیگران نقش داشت (ناجی، ۱۳۹۰: ۱۶۹).
۳. منصبی که در آن دوران معادل داروغه و گزمه بوده است.
۴. جامعین مکانی بود که بعدها شهر حله در آنجا ساخته و تبدیل به مرکز امارت حله شد.

منابع

ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن علی بن‌الکرم (بی‌تا)، *تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، جلد ۱۵ و ۱۶ ترجمه علی هاشمی حائری و جلدهای ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰ ترجمه ابوالقاسم حالت، بی‌جا: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.

ابن جبیر، ابوالحسن محمد بن‌احمد (بی‌تا)، *رحله ابن‌جبیر*، بیروت: ناشر دار و مکتبه الهلال
ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن‌علی بن‌محمد (۱۹۹۲م/۱۴۱۲ق)، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*،
تحقیق محمد عبدالقادر عطاء و مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمیه.

سبط ابن‌جوزی (۱۴۳۴ق/۲۰۱۳م)، *مرآة الزمان فی تواریخ الاعیان*، دمشق: دارالرساله العالمیه.
ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن‌محمد (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م)، *دیوان المبتداء و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و*
من عاصرهم، تحقیق خلیل شحاده، بیروت: دارالفکر، طبعه الثانیه.

ابن‌فضل، شهاب‌الدین احمد بن‌یحیی بن‌فضل‌الله (۱۴۲۳ق)، *مسالك الابصار فی ممالک الامصار*، ابوظبی:
ناشر المجمع الثقافی، طبعه الاول.

ابن‌کثیر، ابی‌الفداء حافظ (۱۹۸۶م)، *البدایه و النهایه فی التاریخ*، دقق اصوله و حقه علی نجیب عطوی،
بیروت: دارالکتب العلمیه،

ابن‌عماد، ابی‌الفلاح عبدالحی الحنبلی (بی‌تا)، *شذرات الذهب فی اخبار من الذهب*، بیروت: احیاء التراث
العربی، طبعه جدیده.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۷۳ش)، *ممالک و مسالک*، ترجمه محمد بن‌اسعد بن‌عبدالله تستری، به
کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

القلقشندی، ابی‌عباس احمد بن‌علی (۱۹۹۱م)، *نهایه الارب فی معرفه الانساب العرب*، تحقیق ابراهیم
الابیاری، بیروت: دارالکتب البنانی، الطبعه الثالثه.

ادریسی، محمد بن‌محمد بن‌عبدالله بن‌ادریس الحمودی الحسینی الشریف الإدریسی (۱۴۲۲ق/۲۰۰۲م)،
نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، الناشر: مکتبه الثقافة الدینیة، التعمیل المباشر.

باسورث، کلیفورد ادومند (۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی جدید (راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی)*،
ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول.

ترکمنی‌آذر، پروین (۱۳۸۵)، «آبویه، عباسیان و تشیع»، *مجله تاریخ اسلام*، دانشگاه باقرالعلوم، شماره
۲۵، بهار.

حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۲)، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران: ناشر کتابخانه طهوری.

حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۵۷م)، معجم البلدان، بیروت: دارصادر لطباعة و النشر.

خضری، سید احمدرضا (۱۳۹۲)، «مزیدیان و نقش آنان در گسترش تمدن اسلامی»، مجله مطالعات تاریخ اسلام، شماره ۱۶، بهار.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی (۱۳۵۳)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات کتابفروشی خیام.

طهماسبی، ساسان (۱۳۸۲)، «کرخ در دوره آل‌بویه»، فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام، شماره ۱۳.

ابن مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۹ش)، تجارب الامم، جلد ۷، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، طبعه الثانیه.

ابن مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۶)، تجارب الامم، جلد ۶، ترجمه علینقی منزوی، تهران: انتشارات توس، چاپ اول.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم.

شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۷۶ق)، مجالس المؤمنین، جلد دوم، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه.

فرای، ریچارد ن. (۱۳۸۰)، تاریخ ایران کمبریج، جلد ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.

قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۷۰)، سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش نادر وزین‌پور، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ هشتم.

کحاله، عمررضا (۱۹۹۴م)، معجم القبایل العرب، مؤسسه الرساله.

کرمر، جوئل ل. (۱۳۷۵)، احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۸۴)، زین الاخبار، به اهتمام دکتر رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

لین پل، استانیلی و دیگران (۱۳۶۳)، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومت‌گر، جلد اول، ترجمه صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ اول.

متحده، روی پرویز (۱۳۸۸)، اوضاع اجتماعی در دوره آل‌بویه، ترجمه محمدرضا مصباحی و علی یحیایی، مشهد: انتشارات خانه آبی، چاپ اول.

متر، آدم (۱۳۶۴)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.

مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر (۱۳۹۴)، *تاریخ گزیده*، با اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

موسوی، سید حسن (۱۳۸۱)، *زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد*، قم: انتشارات بوستان کتاب قم. مهدوی عباس آباد، محمدرضا (۱۳۸۰)، «نگاهی گذرا به تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سلسله شیعی مذهب مزیدیان (۴۰۳-۵۴۵ق)»، *مجله فلسفه و کلام علامه*، دوره اول، شماره ۲، زمستان.

ناجی الیاسری، عبدالجبار (۱۳۹۰)، *مزیدیان (پژوهشی درباره اوضاع سیاسی و فرهنگی امیرنشین مزیدی اسدی در حله)*، ترجمه عبدالحسین بینش، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

ناجی الیاسری، عبدالجبار (۲۰۰۸م/۱۴۲۹ق)، «الاماره المزیدیة فی الحله و علاقتها بالفاطمیین»، *الموسم، السنه ۲۰، العددان ۶۹-۷۰*.

العوامل التي أثرت على وجود امارة بني مزید (في العهد البويهی)

محسن مؤمني*

[تاریخ الاستلام: ۱۴۴۰/۰۱/۲۳؛ تاریخ القبول: ۱۴۴۰/۰۴/۲۶]

أدى الضعف الذي دبّ في جسد الخلافة العباسية في القرن الرابع للهجرة الى ايجاد أجواء سياسية ساعدت على نشوء واستفحال شوكة امارات محلية في العراق. وهكذا نشأت امارة شيعية وهي امارة بني مزید الى جانب مركز الخلافة العباسية. المسألة الأساسية. يستند هذا البحث الى مصادر مكتوبة ليتعاطى معها بأسلوب وصفي - وتحليلي من أجل تعيين العوامل التي أدت الى نشوء وزوال هذه الإمارة في العصر البويهی. وما هو الدور الذي لعبته امارة بني مزید في تحولات ذلك العصر؟ وما هي العوامل التي اثرت في الحياة السياسية لهذه الامارة؟ وما هي التحديات التي واجهتها، والفرص التي أتاحت لها من أجل حفظ سلطتها ونفوذها في منطقة الفرات الأوسط؟ وقد أظهرت معطيات البحث أن امارة بني مزید كان لها نفوذ ودور مؤثر في منطقة الفرات وكانت لها علاقات متعددة الاتجاهات مع مركز الخلافة، ومع البويهيين، ومع قبائل المنطقة. كانت امارة بني مزید في عصر البويهيين تابعة للخلافة العباسية وللبويهيين تارة، وحامية لشيعية المنطقة تارة اخرى، أو حتى انها كانت في بعض الأوقات تتولى مهمة ضبط الأمن وتأمين طرق التجارة والزيارة في عراق العرب. كما كانت لبعض القوى المحلية تأثيرها في تحولات هذه الامارة مثل بني عقيل، وبني خفاجة، وبني دبیس.

الألفاظ المفتاحية: امارة بني مزید، البويهيين، الخليفة العباسي، الشيعة، بني خفاجة.